

برخورد

جدال شوپنهاور و هگل

وبادر برلین

حسین قوام

در ۲۲ فوریه ۱۷۸۸ در دانتزیگ آلمان از پدری بازرگان و مادری نویسنده فیلسوفی زاده شد که بعدها بدبین‌ترین انسان قرن ۱۹ نام گرفت؛ کسی که نیچه در مورد او می‌گوید: «مطلقاً تنها بود و کمترین دوستی نداشت. او فاصله میان یک هیچ و لایتنهای است.»
آرتور شوپنهاور در ۱۸۰۹ به دانشگاه گوتینگن رفت تا پزشکی بخواند اما از سال دوم این آرزوی خام را رها کرد و مابقی تحصیلاتش را به فلسفه گذراند. در ۱۸۱۱ وارد برلین شد و پس از مدت لدکی که در کلاس‌های فیشته حضور یافت از او متنفر شد. او به هیچ عنوان خوشبینی مستتر در نظام ایده‌آلیستی فلسفه آلمانی را که در هگل و فیشته دیده می‌شد نمی‌پسندید و زندگی را سراسر شر می‌پنداشت. هنگامی که پروس بر ضد ناپلئون به پا خاست و بر برلین را ترک کرد تا در کنجی آرام به نوشتن رساله دکترایش مشغول شود؛ رساله‌ای که در ۱۸۱۲ با عنوان «ریشه چهارتوی اصل جهت کافی» به عنوان اولین کتابش به چاپ رسید. شوپنهاور برخلاف ایده‌باوران زمانه در این کتاب به کالت بازمی‌گردد و به نوعی هم از علاقه‌ای که در دانشگاه گوتینگن به افلاطون نصیصش شد برده‌برمی‌دارد.او تفکیک کانتی نومن (شیء فی‌نفسه) و فنومن (پدیدار) را می‌پذیرد و ادراک جهان را تنها از طریق فیلتر زمان و مکان قابلِ تحصیل می‌شمارد. شوپنهاور ۱۲ مقوله کانتی را به سه مقوله زمان و مکان و علت تقلیل می‌دهد. و جهان فی‌نفسه را تنها از راه این سه مقوله قابلِ ادراک می‌داند. گرچه این کتاب مورد توجه کمتر کسی قرار می‌گیرد اما گوته را وادار می‌کند به شوپنهاور بابت انتشار آن تبریک بگوید. شاید توجه گوته به شوپنهاور به ارتباط نزدیک مادر شوپنهاور با گوته برگردد که او را بر آن داشت که رساله این نویسنده جوان را بخواند و در نوشته‌های او عمق هوش و زیرکی او را ببیند. البته چیزی که گوته در شوپنهاور جوان دید عمیقاًحسادت مادر را برانگیخت به طوری که فرزندش را از پلها به پایین پرت کرد و ارتباط آن دو را برای همیشه خاتمه داد و از شوپنهاور زن‌ستیزترین فیلسوف کل تاریخ فلسفه ساخت؛ به طوری که او در جایی می‌نویسد: «حماقت و دیوصفتی تمدن غربی را می‌توان در جنس زنان مشاهده کرد.» کتاب شوپنهاوری به فروش نرفت و کسی به آن توجه نکرد. عمده نگره‌های بدیع شوپنهاور را باید در کتابی یافت که در سال ۱۸۱۹ با عنوان «جهان به مثابه اراده و تصور» به چاپ رسید و بر متفکرانی مانند نیچه، فروید و بر گسون تاثیرات فراوانی داشت. گرچه این کتاب بیش سال‌ها طول کشید تا مورد توجه فیلسوفان قرار گیرد و فروش آن به قدری اندک بود که ۱۶ سال پس از انتشار کتاب به شوپنهاور خبر رسید قسمت اعظم نسخ آن به جای کاغذ باطله فروخته شد. اما همین کاغذ باطله‌ها حاوی ایده‌هایی بود که بعدها در فروید معکوس‌سازی شد و بر بخش مهمی از تفکر قرن بیستم تاثیرات فراوانی گذاشت. شوپنهاور در این کتاب با ناکته هنوز در جاهایی کانتی باقی می‌ماند اما از آن فرا می‌رود و از اراده کور و غیرمنطقی‌ای خبر می‌دهد که برساننده پدیدارها و باز نمودهای ما در حوزه تفکرمون هستند. گرچه هنوز او به این حکم کانتی باور دارد که انسان قادر به شناخت ماهیت اشیا و پدیده‌ها نیست زیرا خود تحت تاثیر زمان، مکان و قوانین علت قضاوت می‌کند اما به نحوی پارادوکسیکال خبر از وجود اراده‌ای می‌دهد که کاملاً ما را در سیطره خویش نگه داشته است. او نظر او نه عقل بلکه این اراده است که مسیر زندگی انسان را تعیین می‌کند و منظور و یک اراده منطقی نیست بلکه اراده‌ای کور و غیرآگاهانه است. شوپنهاوری که بنگریم‌ما تحت سیطره اراده و حسانتکلی قرار داریم که حتی بدن‌مان نیز تعین این اراده است. شوپنهاور نتیجه می‌گیرد که جهان همه اراده است و چون این اراده کور و غیرمنطقی است، ذراتی نباید شک کنیم که زندگی سراسر شر و رنج است. و لذت نه در حوزه پوزیتیو بلکه در قبال نفی زندگی پدیدار می‌شود. او تعین اراده در حوزه اجتماعی را نیز شر می‌پنداشت که صرفاً سبب جنگ و نزاع می‌شود و برخلاف هگل پیشرفت اجتماعی را سبب خوشبختی و سعادت نمی‌دانست. شوپنهاور با نوشتن این اثر بزرگ و سرگش و ایده‌هایی ضدحکلی دوباره به برلین بازمی‌گردد و با اینکه به دانشگاه برلین کرسی دانشگاهی نداشت درسگفتارهایش را در این دانشگاه ارائه می‌دهد. جالبطبی او چنان زیاد بود که به عمد در ساعتی که هگل درس‌هایش را ارائه می‌داد کلاس‌هایش را برگزار کرد. اما همان طور که انتظار می‌رفت در آن زمان کسی او را به هگل ترجیح‌نداد و در برگزاری کلاس‌هایش مغلوب هگل شد. این ماجرا شکستی کامل را برایش به همراه داشت به طوری که پس از یک ترک دانشگاه را رها کرد و دوباره به گوشای خلوت خزید. با تمام دشنام‌های بی‌حد و حصری که شوپنهاور به فیفته و هگل می‌داد اندیشه او در بسیاری از نگر‌های کلی نزدیک به این ایده‌آلیست‌های بزرگ آلمانی می‌نمایاند.او اراده را به جای من فیشته و لوگوس هگلی می‌نهد و به نوعی می‌توان او را واجد نوعی ایده‌آلیست‌آگتالی قلمداد کرد.اما او برخلاف هگل که حقیقت غایی را عقل می‌شمرد که همان اندیشه خوداندیشی است که خود را همچون روح به فعلیت می‌رساند و در گزاره «واقعی عقلانی است و عقلانی واقعی است» متجلی می‌شود. وواقعیت را اثرزوی کوری می‌پندارد که به هیچ عنوان نمی‌توان صفت عقلانی را برپن آن حمل کرد. روح هگلی و اراده شوپنهاور دارای جنبه‌های همانندی نیز هستند. هنگامی که در دهه سوم قرن نوزدهم در برلین وبا فراگیر شد شوپنهاور و هگل هر دو از شهر می‌گریزند اما هگل دوباره به برلین بازمی‌گردد و بر اثر بیماری وبا می‌میرد در حالی که شوپنهاور هیچ‌گاه به برلین بازمی‌گردد و پس از مدت‌ها دره‌دبری در ۱۸۴۳ در فرانکفورت سکنی می‌گزیند و همچنان منزوی و تنها به زندگی ادامه می‌دهد.

ادامه از صفحه اول

در آن مقاله نوشتم شرق‌شناسی صورتی یا مرحله‌ای از فرهنگ و بینش جدید غربی است. شرق شناسی یک علم نیست بلکه جست‌وجوی دیگری و غیر و سعی در درک تفاوت برای تعریف و اثبات غرب است. به عبارت دیگر غرب در تاریخ عالم قدیم به جست‌وجوی چیزی می‌پردازد تا جوهر خود را اثبات و آشکار کند. ادوارد سعید با نقل قطعاتی از نطق بالفور – سیاستمدار بریتانیایی – در مورد مصر، با این فرض که سیاستمدار درس‌هایی از شرق شناسی آموخته است، سخن او را آینه تلقی کرده و جوهر شرق‌شناسی را در آن دیده است. بالفور در سخنرانی خود عظمت مصر را تصدیق کرده اما آن عظمت را به گذشته نسبت داده است. او حکومت بر مصر را حق غرب و به نفع مصر دانسته است. به گفته او مصری‌ها از فهم و خرد بهره ندارند و قادر به حکومت بر خود نیستند. اصلاً این قدرت حکومت بر خود خاص غربی‌هاست. پس به صلاح مصریان است که تابع حکومتی باشند که توانایی حکومت کردن دارد. یک سیاستمدار پرسیده بود ما چه حق داریم مردمی را که فرهنگ متفاوت با فرهنگ ما دارند، تحقیر کنیم. بالفور پاسخ داده است ما فرهنگ‌های دیگر را تحقیر نمی‌کنیم. ما خرد و توانایی حکومت بر خود را ستایش می‌کنیم و این خرد و توانایی از آن ماست. حتی اگر بالفور این مطلب را از شرق‌شناسان نیاموخته باشد، در سخن خود حقیقت شرق‌شناسی را بیان کرده است. مگر شرق‌شناسی چه می‌کرده و چه می‌گفته است؟ شرق شناس مورخ و قوم‌شناس نیست. گرچه گاهی به تاریخ‌نویسی و قوم‌شناسی نزدیک می‌شود اما وقتی گفته می‌شود شرق‌شناسی قوم‌شناسی نیست و توضیح داده نمی‌شود که تفاوت میان آنها چیست، ابهام پدید می‌آید و شاید کسانی گمان کنند شرق شناسی یک طرح استعماری است. من هرگز چنین چیزی نگفتم.ا. بی‌تردید شرق‌شناسی و حتی بعضی از شرق‌شناسان در طراحی برنامه‌های استعماری مؤثر بوده و مشارکت کرده‌اند اما شرق شناسی با قصد سیاسی و برای خدمت به استعمار پدید نیامده است. به عبارت دیگر شرق شناسی حاصل یک طرح سیاسی و نتیجه تصمیم‌گیری سیاستمداران نیست. شرق‌شناسان پژوهشگرند و با روش اِپُکتیو پژوهش می‌کنند. چیزی که شرق‌شناسی را از علم تاریخ به طور کلی متمایز کرده است، تصویر صورت شرق به عنوان تاریخ و فرهنگی متفاوت با غرب و سابق بر آن است. ما پدید این تمدن شرق‌شناسی و دید تاریخی آن، همه اقوام قدیم تاریخ خود را از طریق شرق‌شناسی شناخته‌اند و به این جهت است که بیشتر، شرق‌شناسان را متخصصان تاریخ و فرهنگ شرق می‌دانند. ولی غرب در شرق‌شناسی پایان همه تاریخ‌ها و آغاز و سیر تاریخ غربی را می‌بیند. او شرق را تاریخ یا تاریخ‌های پایان‌یافته می‌بیند. با شرق شناسی، غرب خود را بازمی‌شناسد. از اکنون علم و عقل خود را مطلق علم و عقل تاریخی می‌پنداریم همه مردم در همه زمان‌ها از همین علم و عقل بهره‌مند بوده‌اند و اختلاف‌شان در طبقه‌بندی و مراتب علوم و نقض و کمال علم و عقل است. اما غرب در شرق شناسی، یعنی در قیاس خود با آنچه شرق نامیده می‌شود، خود را واجد علم و عقل و شرق را بی‌بهره از آن می‌داند و این خودآگاهی را به ساختن غرب و نسبتش با جهان و اقوام روی زمین رام‌وز و رهگشا بوده است. با توجه بفرمایید که این قبیل معانی را هرگز نمی‌توان با وضوح بیان کرد. فهم عادی می‌خواهد شرق‌شناسی را یک امر اتفاقی یا برآمده از سودای قدرتمندان و وسیله‌ای در دست آنان بشمارد اما قضیه چیز دیگری است. شرق‌شناسی از شئون و لوازم تجدد و مقدمه جهانیت شدن آن است. با شرق‌شناسی آنچه در عالم شرقی اعتبار و اهمیت دارد به غرب انتقال می‌یابد و بقیه ماده صورت غربی می‌شود.

– **جنابعالی وجه وحدت شرق‌شناسی را نه راسیسم می‌دانید و نه روش علمی چرا که**

معتقدید راسیسم برآمده از ذات شرق شناسی نیست و شرق شناسان نیز مورخ نیستند. به نظر شما وجه وحدت شرق شناسی چیست؟

غرب که نژاد نیست تا نژاد و محور غرب‌شناسی باشد و روش علمی هم عام‌تر از روش شرق‌شناسی است. اما من نگفتم‌ام شرق‌شناسان مورخ نیستند بلکه گفتم‌ام شرق‌شناسی نگاه خاص به تاریخ است. شرق شناس مورخی است که تاریخ قبل از غرب را در نسبت با غرب مطالعه می‌کند. وجه وحدت شرق‌شناسی ایستادن در موضع غربی و نگاه کردن از آن موضع به جهان‌ها و تاریخ‌های قدیم و اعلام تلویحی پایان یافتن همه آن تاریخ‌ها و مبدل شدن آنها به متعلق (اِیژه) پژوهش است.

– **شما در جایی گفته‌اید شرق‌شناسی عبارت است از احاطه بر فرهنگ‌ها و اعطای صورت خاص به آنها. آیا تا طول تاریخ فقط شرق‌شناسی چنین کاری کرده است؟ آیا اسلام در دوران بسط و گسترش خویش بر فرهنگ‌ها احاطه پیدا نمی‌کرد و به آنها صورت خاص نمی‌بخشید؟**

نمی‌دانم کی و کجا گفتم‌ام شرق‌شناسی به فرهنگ‌ها صورت داده است. اگر گفتم‌ام به مسامحه سخن گفتم‌ام. شرق شناسی جهان‌ها و فرهنگ‌ها را به نگاه اِپُکتیو خود دیده و آن را تفسیر کرده و آن را شرق نامیده است. شرق در زبان شرق‌شناسی چیزی

رضا داوری اردکانی در گفت‌وگو با «شرق»

شرق‌شناسی در پایان راه

هومان دوراندیش

جز مورد و متعلق شناسایی برای شرق‌شناس نیست و من به درستی نمی‌دانم شرق چه صورتی دارد بنابراین نمی‌گویم شرق‌شناس به آن صورتی داده است (اینکه شرق شناسی تصویر خاصی از تاریخ قدیم است مطلب دیگری است) من جهان توسعه‌یافته‌را جهانی می‌دانم که صورت قدیم آن تقریباً محو شده و صورت تازه‌ای جای آن را نگرفته است. آنچه از تجدد در جهان توسعه‌یافته می‌بینم (که البته در عالم کنونی به هر جا نظر کنیم، آثار تجدد را می‌بینیم) عارض و زائد بر ماده تاریخی است. معظدا می‌توان بر سبیل مسامحه، تجدد به طور کلی را صورتی دانست که می‌خواهد صورت تمام جهان باشد اما اینکه چگونه صورت تاریخ‌ها و صورت‌های تاریخی دگرگون می‌شود، در جای دیگری باید بحث کرد.

– **شما معتقدید تمام شرق‌شناسان بزرگ قواعد و روش پژوهش را رعایت می‌کنند اما آنچه ماده روش پژوهش می‌شود شرق حقیقی نیست. شرق حقیقی چیست؟ اگر پاسخ این سوال برای شما معلوم نیست، به چه دلیل می‌گویید ماده پژوهش آنها شرق حقیقی نیست؟**

می‌رسید به چه دلیل، می‌گویم متعلق پژوهش شرق‌شناسان شرق حقیقی نیست. شرق‌شناس نمی‌خواهد بداند شرق حقیقی چیست. هر کس دیگر هم از شرق حقیقی بگوید نظر فلسفی یا شاعرانه خود را بازگفته است. اما شرق شناسی کاری به شرق ندارد بلکه یک صورت ذهنی از ماده و صورت تاریخ قدیم انتزاع می‌کند تا در برابر غرب قرار گیرد. ماده و متعلق پژوهش شرق‌شناسی نیز همین است. شرق‌شناسی سابقه چنانی و حد غرب و «دیگری» آن است و غرب با وضع شرق به تفاوت و امتیاز تاریخی خود، خودآگاه می‌شود. ظهور شرق‌شناسی حادثه مهمی است که تاریخ تجدد با آن راه جهانی شدن را می‌یابد و می‌بوید. پس وقتی گفته می‌شود شرق شناسی تصویر خاصی از تاریخ‌های قدیم است، نباید گمان کرد غربی‌ها با برنامه‌ریزی شرق‌شناسی را پدید آورده‌اند و به واسطه آن، تاریخ را جعل کنند. در آنچه من درباره شرق‌شناسی گفتم‌ام منظور این نبوده است که شرق‌شناسان در شناخت شرق اشتباه کرده و از راه درست منحرف شده‌اند. شرق به معنایی که در ادبیات عالم جدید پیدا کرده است، ساخته شرق‌شناسی است. البته اگر از در هم‌زبانی با آثار و تفکر قدیم و متفکران گذشته درآییم به شرق دیگری جز آنچه شرق‌شناسان رسیده‌اند، می‌رسیم. ولی شرق شرق‌شناسان حاصل نگاه از موضع برتر و متحکمانه (تَحکَم‌آمیز) کم و بیش دقیق به تاریخ و ادب و فرهنگ پیش از ظهور تجدد (یا متفاوت با تاریخ ۲۵۰۰ ساله غربی از زمان یونانیان تاکنون) است. – **شما ظاهراً شرق‌شناسی را امری غیر اخلاقی یا لالایی یکی از نتایج رویکرد غیر اخلاقی بشر غربی به عالم و آدم می‌دانید (در جایی می‌فرمایید ایزه ساختن تمدن غرب، یعنی همان کاری که آنان با شرق کردند، نامطلوب است. جایی هم از خوب و بد بودن شرق شناسی سوال می‌کنید).**

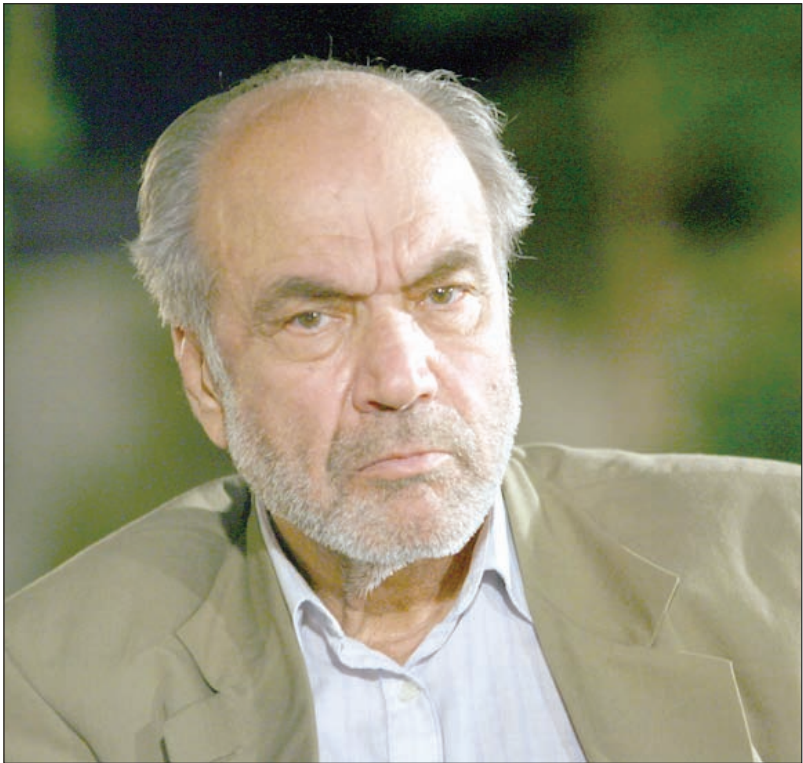
من هرگز هیچ علمی را منافی با اخلاق ندانسته‌ام. البته شما لفظ غیر اخلاقی را به کار برده‌اید که ظاهراً مراد منافی و مخالف با اخلاق است. شرق‌شناسی مثل همه علوم سکولار است. اصل اساسی همه علوم جدید سکولار بودن است زیرا اِپُکتیو بودن و سکولار بودن یکی است. اما اگر ایزه‌شناسی را به غرب مطلوب و نامطلوب (نمی‌دانم کی و کجا بوده است اکنون به هر حال از این تعبیر خوشم نمی‌آید) شاید منظورم این بوده است که اولاً ایزه ساختن غرب برای ما آسان نیست و ثانیاً ایزه کردن انسان و تاریخ راه به تصرف و غلبه می‌برد. معظدا ما نیاز داریم که غرب و تاریخ غربی را با تفهم درک کنیم و این شناخت برای خروج از وضع تقلید ضرورت دارد.

– **از نظر شما شرق‌شناسی نه علم است نه ایدئولوژی یا اینکه هم علم است و هم ایدئولوژی یا اینکه علمی است ایدئولوژیک؟**

شرق‌شناسی علم است، ایدئولوژی نیست. اما علم به معنی جدید طرحی است که متعلق تاریخ غیرغربی‌شناسی را احاطه می‌کند و برای تصرف آماده می‌سازد و گاهی نیز عین تصرف است. منتها وقتی سیاستمدار با عینک شرق‌شناسی به کشورها و اقوام نظر می‌کند، چه‌بسا که گفتارش ایدئولوژی و ایدئولوژیک شود. نکته دیگر اینکه این نکته‌شناسی شناسی نیست که به ایدئولوژی نزدیک است بلکه همه علوم انسانی است. استعداد آن را دارند که به زبان ایدئولوژیک تفسیر شوند. لوی استروس گفته است ما آنتروپولوگ‌ها از بابت خدمتی که به استعمار کرده‌ایم، باید استغفار کنیم. این تذکر مهمی است به خصوص که علم انسان‌شناسی و دانشمندان انسان‌شناس گناهی ندارند اما علم‌شان استعداد آن را دارد که در سیاست مورد استفاده قرار گیرد.

– **رجوع به «باطن آثار شرق‌شناسان» چگونه**

اندیشه



امکان‌پذیر است، شما چه راهی برای تحقق این امر پیشنهاد می‌کنید؟

من هیچ جا از باطن شرق‌شناسی نگفتم‌ام. شرق‌شناسی از شئون نظری مهم تجدد است و به نظر می‌رسد از جمله مقدمات و شرایط بسط تجدد و جهان و حتی پیدایش و تاسیس علوم انسانی و اجتماعی باشد. پس باطن آن هم باید همان باطن تجدد باشد. به خصوص اگر تجدد را به معنای ماکس وبری آن تلقی کنند و آن را افسون‌زدایی و عقلانی شدن امور بداندن مناسبت شرق شناسی و تجدد را بهتر درمی‌یابند. افسون‌زدایی شرق‌شناسی اگر باکمل افسون‌زدایی علم جدید نکند لااقل متمم و مکمل آن است. اما اگر مقصود یافتن راهی برای درک ماهیت شرق شناسی باشد این راه متناضیریک است و با روش علمی نمی‌توان به آن رسید و آن را فهم کرد.

– **در تبیین ماهیت شرق‌شناسی، آیا «نگاه موجودیین» به اینجا ختم می‌شود که شرق‌شناسی عیناً مطالعه تاریخی و علمی و مردم‌شناسانه است؟**

ظاهراً در اینجا وجهی ندارد که از نگاه وجودیین و موجودیین بگوییم. اگر منظوراتان این است که با تلقی غیرفلسفی از شرق‌شناسی، این علم در ردیف قوم‌شناسی و تاریخ قرار می‌گیرد، با شما موافقم. معذک شرق‌شناسی گرچه نوعی مطالعه تاریخی است اما بیشتر مطالعه در چیزهایی از تاریخ قدیم است که در قاب عالم غربی قرار می‌گیرد و به این جهت از دیگر علوم انسانی به یک اعتبار عام‌تر و اساسی‌تر و به اعتبار دیگر محدودتر است. در همه علوم انسانی بشر جدید و عقل او ملاک است اما در آنها برای تعیین تفاوت و فصل میان تاریخ تجدد با تاریخ‌های قدیم پژوهش ن داده است. شرق شناسی از لوازم تاریخ تجدد است و پیش از آنکه به صورت یک علم درآید و کسانی به نام شرق‌شناس به شرق شناسی بپردازند در ادبیات غربی به نحو پراکنده پدید آمده بود. شرق‌شناسی که بی‌بی است از دو قرن عمر ندارد اکنون به پایان راه خود رسیده است؛ تا آنجا که امثال برنارد لوییس که شاید در زمره آخرین شرق‌شناسان باشند، دیگر خود را شرق‌شناس نمی‌دانند. شرق‌شناسان شرق‌شناسی را به وجود نیاورده‌اند بلکه شرق‌شناسی مقدم بر شرق‌شناس است. بعضی از شرق شناسان در عداد بزرگ‌ترین دانشمندان و پژوهندگان قرار دارند و البته علم‌شان جزء لوازم قوام و تحقق غرب بوده است. اما آنها نه به قصد مشارکت در ساختن تاریخ غربی به شرق شناسی رو کرده‌اند و نه می‌دانسته‌اند که بر کارشان چه اثر یا آثاری مرتب می‌شود. شرق‌شناسی از یک لحاظ آورده تجدد و از لحاظ دیگر سازنده آن است.

– **در بحث از عقلانی سسه‌گانه غرب‌شناسی فرموده‌اید ناچیز انگاشتن فکر غربی و عیب‌جویی در آن، نتیجه عکس می‌دهد و به تسلیم در مقابل قهر غرب می‌انجامد. چرا؟**

پرسش‌های شما گاهی لحن اعتراض و جدل دارد. شما حق دارید با هر قول و فعلی مخالف باشید ولی وقتی پرسشش لحن اعتراض دارد، پاسخ‌دهنده خیال می‌کند باید از خود دفاع کند و من بیش از ۳۰ سال است که در موضع دفاع قرار دارم؛ حتی وقتی می‌گویم درباره غرب و تفکر غربی عوامانه و بی‌خرنده اظهارنظر نکنند. شما می‌پرسید چرا چنین گفتم‌ام و باید پاسخگو باشم. اگر نگویم نباید جاهلانه موافقت و مخالفت کرد، پس چه بگوییم؟ آیا از جاهلان دعوت کنم که پوزه کانت و هگل و هوسرل را به خاک بمالند؟ به این دعوت نیازی نیست. کسانی نیز دعوت در این راه گام گذاشته‌اند و شاید جدیدترین وسطی را افزون‌تر شود. اما من دانشجوی فلسفه‌ام و می‌خواهم حیثیت فلسفه و به طور کلی تفکر محفوظ بماند و اگر چنین شود، حیثیت آدمی محفوظ می‌ماند. اما اگر تفکر تابع سیاست و اغراض و اهوا و غرایز شود سیاست به جای اینکه تدبیر باشد، ویرانگر می‌شود. شاید این سخن را با تمسک به لزوم رعایت مصلحت رد کنند ولی اگر بداند هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت تفکر نیست و مصالح دیگر در سایه آن می‌تواند رعایت شود نسبتی متناسب میان ما و علم و آزادی و قانون برقرار می‌شود. در این صورت غرب هم در نظر ما جلوه دیگری پیدا می‌کند و شاید جایگاه شرق‌شناسی هم در نظام تجدد غربی معلوم شود و راهی برای خروج از حصار شرق‌شناسی، که در آن محبوسیم و احیاناً تاریخ خود را با آن بازمی‌نویسیم، گشوده شود.

سال پنجم ■ شماره ۱۱۵۶ *شرق* *روزانه*

خبر

زبان معیار محور سومین هم‌اندیشی ویرایش

هم‌اندیشی سوم از سلسله هم‌اندیشی‌های ویرایش با عنوان زبان معیار برگزار می‌شود. این هم‌اندیشی مانند دو هم‌اندیشی پیشین از بخش مجموعه سخنرانی‌ها، میزگرد، و پرسش و پاسخ تشکیل می‌شود. سخنرانان عبارت‌اند از: آقای هومن پناهنده، دکتر نگار داوری‌اردکانی، و دکتر حسن ذوالفقاری. در میزگردی که با حضور سخنرانان تشکیل می‌شود درباره موضوع هم‌اندیشی یعنی «زبان معیار» گفت‌وگو خواهد شد. حاضران نیز با طرح پرسش‌هایی به این میزگرد می‌پیوندند. تاریخ برگزاری هم‌اندیشی سوم چهارشنبه ۲۲ دی‌ماه از ساعت ۱۶:۳۰ تا ۲۰ است. هم‌اندیشی در محل «انتشارات فنی ایران» برگزار می‌شود. شرکت در این هم‌اندیشی برای همه ویراستاران و دست‌اندرکاران آزاد است اما به سبب محدودیت در پذیرش مهمانان از یک هفته پیش از برگزاری ثبت نام به عمل می‌آید. تلفن ثبت‌نام: ۰۵۰۸۸۵۰۵۰۵

سخنرانی ملکبان در نشست‌های موسسه سروش مولانا

موسسه فرهنگی سروش مولانا برنامه نشست‌های دوازده‌گانه خود را درباره زندگی و اندیشه مولانا اعلام کرد و مصطفی ملکبان اولین سخنران این سلسله‌نشست‌ها خواهد بود که دوشنبه ۲۷ دی تحت عنوان «روانشناسی اخلاق مولوی» سخنرانی خواهد کرد. این سلسله‌سخنرانی‌ها دوشنبه پایانی هر ماه ساعت ۱۷ تا ۱۹ برگزار خواهد شد. سروش دباغ، مجتهد شبستری و محمودیاد بازرگان از جمله سخنران نشست‌های آتی خواهند بود. لازم به ذکر است که این نشست‌ها در تالار دکتر محمود افشار موسسه دهخدا برگزار خواهند شد.

نشست‌های معرفی کتاب انجمن حکمت
کتاب‌های «فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه»، «کشف‌الاسرار عن غوامض الافکار» و «فکار هگل» در نشست‌های تخصصی معرفی کتاب انجمن حکمت و فلسفه ایران بررسی می‌شوند. نخستین نشست که در تاریخ ۲۳ دی‌ماه از ساعت ۱۵ تا ۱۷ توسط برگزار می‌شود به معرفی کتاب «فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه؛ جلد اول: فلسفه هنر» اختصاص دارد. این اثر که نگارش گروهی از مولفان به سرورباستاری یواخیم ریتر، کارلفرید گروندر و گتفرید گابریل است با ویراستاری محمودرضا حسینی‌بهشتی و بهمن یازوکی به پاریسی ترجمه شده است. نشست دوم هفته پنجم‌ماه از ساعت ۱۵ تا ۱۷ برگزار می‌شود و در آن کتاب «کشف‌الاسرار عن غوامض الافکار» نوشته افضل‌الدین الخوجنی با تحقیق خالد الرویبهف معرفی و بررسی می‌شود. نشست سوم نیز ۲۱م‌ماه برگزار می‌شود و کتاب «فکار هگل» اثر کریم مجتهدی در آن معرفی و بررسی می‌شود.

کنگره بزرگداشت آیت‌الله مرعشی‌نجفی
کنگره بزرگداشت مرحوم آیت‌الله‌العظمی مرعشی‌نجفی ۱۹ اسفندماه سال جاری در قم برگزار می‌شود. استاندار قم شامگاه پنجشنبه در دیدار اعضای ستاد برگزاری کنگره بین‌المللی بزرگداشت مرحوم آیت‌الله‌العظمی مرعشی‌نجفی با اشاره به شخصیت برجسته حضرت آیت‌الله مرعشی‌نجفی(ره) تصریح کرد: همزمان با بیستمین سالگرد ارتحال حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی‌نجفی همایش پاسداشت شخصیت واندیشه و میراث گرانسنگ این علامه ذوالفقون برای نخستین بار ۱۹ اسفندماه در شهر مقدس قم برگزار می‌شود. او همچنین اظهار داشت: به زودی فراخوان مقاله در محوره‌ای ویژه‌ای‌های فردی آیت‌الله مرعشی‌نجفی(ره)، شأن و منزلت علمی و جایگاه سیاسی و اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی ایشان ارائه خواهد شد. جت‌الاسلام موسی‌پور دعوت از صاحب‌نظران و اندیشمندان از سراسر جمع برگزاری نمایشگاه‌ها و چاپ و انتشار آثار بزرگ این مرجع و شخصیت برجسته را از دیگر برنامه‌های این کنگره بین‌المللی دانست و گفت: همه برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات در کمیته‌های اجرایی و علمی در حال پیگیری است و مساعدت‌های لازم نیز از سوی استانداری قم ارائه می‌شود.

مجموعه فیلسوفان زنده به پاتنم رسید
فیلسوف برجسته معاصر و استاد بازنشسته دانشگاه هاروارد گفت: کار کتاب «هیلازی پاتنم» به اتمام رسیده است و به زودی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت. پاتنم با بیان این مطلب به مهر گفت: این کتاب در پاسخ به درخواست «کتابخانه فیلسوفان زنده» به نگارش درآمده و با عنوان «هیلازی پاتنم» منتشر می‌شود. پاتنم در پایان افزود: هم‌اکنون در حال نوشتن کتابی با عنوان «ادراک» هستم که به زودی به اتمام می‌رسد و در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. مجموعه کتابخانه فیلسوفان زنده از سال ۱۹۲۹ با بررسی آرای اخلاق ادیبوی فیلسوف مطرح پراگماتیسم، آموزش، اجتماع و معرفت‌شناسی آغاز شد تاکنون هر سال یک نفر از فیلسوفان مطرح دنیا را مورد بررسی و نقد قرار داده است. پیش از این کتابخانه فیلسوفان زنده اعلام کرده بود در سال‌های آتی هیلازی پاتنم فیلسوف ذهن، ریچارد رورتی فیلسوف سیاست، مارتا نوسباوم فیلسوف اخلاق و آرتو دانتو فیلسوف هنر را مورد توجه قرار خواهد داد. سانیاتنا، آلفرد نورث وایتهد، برتراند راسل و آلبرت اینشتین، کواین، گادامر، آیر، استراسون، دیویدسون، ژان پل سارتر، گابریل مارسل و کارل پوپر از جمله فیلسوفان و اندیشمندانی هستند که این مجموعه، زندگی و آرای آنها را مورد توجه قرار داده است. این کتابخانه همچنین در سال ۲۰۰۰ میلادی زندگی و آرای سیدحسین نصر را منتشر کرد.